

شعر پارسی در آنسوی مرزها

غالب دهلوی

دکتر شفیعی کدکنی

شعر فارسی قلمرو پهناوری دارد که بیرون از مرزهای ایران و افغانستان و تاجیکستان - که زبان رسمی^۱ و رایج آنها زبان پارسی است - شاعرانی در آن قلمرو گسترده، بعرضه ظهور رسیده‌اند که هر کدام بجای خود یکی از عناصر پراهمیت و مؤثر تاریخ ادبیات فارسی بشمار میروند و در دگرگونیهای شعر و زبان فارسی و نوع تعبیرات نویسندگان و شاعران فارسی‌زبان، چه در دوره خود و چه در دوره‌های بعد، تا روزگار ما، تأثیر و نفوذ داشته‌اند. جستجو در شعاع دایره این گستردگی اقلیم زبان فارسی، مجالی وسیع‌تر از این می‌طلبد و اصل موضوع؛ یعنی تحقیق در اینکه زبان دری، از چه ناحیه‌ای رشد کرده و تا کجاها پیشرفته و در کجا هنوز باقی است و در کجا از میان رفته و جای خود را به لهجه‌های محلی یا زبانهای بیگانه داده است، خود موضوعی بسیار مهم و نیازمند جستجو و پژوهش است. و ما را در این گفتار هرگز دعوی و حتی یارای طرح این مسائل نیست. آنچه مسلم است اینست که، این زبان شیرین شاعرانه، در گذشته قلمروی بسیار گسترده‌تر از امروز داشته. از دورترین کرانه‌های مشرق ایران قدیم، ترکستان و تاجیکستان گرفته تا اقصای هند و کشمیر و تا آسیای صغیر و نقاط دورتر از آن رواج داشته و شاعران بسیاری از گوشه و کنار این اقلیم گسترده زبان فارسی برخاسته‌اند که بسیاری از آنها هنوز ناشناخته‌اند و از میان آنان که تاحدی معرفی شده‌اند بسیاری هستند که حق ایشان هنوز گزارده نشده است. کوشش ما در این گفتارها بیشتر، بر نهاد این اصل استوار خواهد بود که از میان چهره‌های گمنام یا شناختگانی که در حد شأن و شخصیت خود مورد توجه قرار نگرفته‌اند، گفتگوئی در حدود آشنائی بیشتر به زندگی و نمونه‌های آثار و نقد شیوه شاعری هر کدام، داشته باشیم؛ و از غالب دهلوی شاعر بزرگ شبه قاره هند آغاز می‌کنیم.

اکنون در آستانه صدمین سال درگذشت اوئیم و بجاست که شخصیت این شاعر برجسته تاریخ زبان و شعر فارسی را، که در صد ساله اخیر همواره مورد توجه شاعران فارسی‌زبان بوده، بررسی کنیم و با او آشنائی بیشتری حاصل کنیم بخصوص که این گوینده هنرمند در سرزمین ما، نسبت به مقام و ارجی که دارد، چندان شناخته نیست.

میرزا اسدالله خان دهلوی مخاطب به نجم الدوله و دبیر الملک نظام جنگ بهادر^۲ در سال (۱۷۹۷ م) و ۱۳۱۲ هـ. ق. در شهر آگره در بیک خانواده اشرافی مسلمان چشم بجهان گشود.^۳ پدرش عبدالله خان هنگامی که غالب هنوز کودکی خردسال بود، درگذشت و بامرگ وی سرپرستی فرزند پنجساله‌اش بدست برادرش نصرالله بیگ خان، که صوبه‌دار آگره بود، افتاد و غالب

۱ - در افغانستان پشتو نیز رسمیت دارد.

۲ - شمع انجمن، مطبع شاهجهانی ۱۲۹۳. ص ۳۴۷ :

۳ - Encyclopaedia of Islam new Edition ذیل غالب. از: ا. بوزانی.

متأسفانه از سابقه عطوفت و تربیت عمومی خویش نیز نتوانست چندان بهره‌مند شود و نه ساله بود که عمویش نیز درگذشت و پس از این دوره ، پادشاه دهلی مقرری ماهیانه‌ای برای او تعیین کرد .
و غالب ناکامی و اندوه خویش را از همان آغاز کودکی همواره همراه داشت . نیاکان وی اصلاً از مردم هند نبوده‌اند بلکه به تصریح خودش ، از مردم ترکستان بودند و جد او در زمان شاه عالم از وطن اجدادی خویش ، به دهلی هجرت کرده بود و غالب همواره خود را از تبار « ایبک » می‌شمارد که مردمی جنگی و سپاهی بوده‌اند و می‌گویند که این بُرندگی زبان شعر و قلم سخنوری من ، بازمانده تیزی شمشیر و تیر نیاکان من است :

چون رفت سپه‌دلی ، ز دم چنگ به شعر
شد تیر شکسته نیاکان قلم^۴

و گاه خود را « مرزبان‌زاده سمرقند » می‌شمارد که فن آباء وی کشاورزی بوده و خود را از نژاد سترگان و ترک‌زاد می‌خواند . غالب در نتیجه ناکامیها و حسرت‌هایی که از کودکی سراغ وی آمد ، شاعری را بسیار زود آغاز کرد و چنانکه خود در خاتمه دیوان خویش^۵ یادآور شده از یازده سالگی به سرودن شعر پرداخته است .

غالب تحصیلات خود را درزمینه‌های ادب آنروزگار که در همه اقطار زبان فارسی تقریباً به یک نوع بود ، نزد یکی از جهانگردان ایرانی به نام ملا عبدالصمد هرمزده که به قصد سیاحت به هند رفته بود ، آغاز کرد و فارسی و عربی و نجوم و تاریخ و فقه و تفسیر را از این دانشمند ایرانی آموخت . غالب از این استاد ، همواره به عنوان مردی که از نژاد ساسان پنجم است یاد کرده و از او بود که فارسی را به نیکی آموخت و هم بر اثر ملازمت و تعلیمات این استاد به مذهب شیعه گرایید . غالب در بسیاری از صفحات دیوان خویش بصراحت از این عقیده خویش سخن رانده است ، از جمله آنجا که گوید :

غالب نام آورم نام و نشانم می‌رس
هم اسداللهم و هم اسداللهیم^۶

و در برابر آنها که به روایت « اصحابی کالنجوم بایهم اقتدینم اهتدیم » استدلال کرده‌اند ، استدلالی شاعرانه کرده و از عقیده خویش ، بطور لطیفی دفاع می‌کند :

ز اجماع چه گوئی ، به علی بازگرای
مه جای نشین مهر باشد ، نه نجوم^۷

غالب در سیزده سالگی ازدواج کرد ، ولی از این زندگی هیچ‌گاه شادی و خوشی ندید و با اینکه هفت فرزند آورد ، هیچ‌کدام زنده نماندند و او خواهرزاده زنتش را بفرزندی گرفت که وی نیز در جوانی درگذشت^۹ . مصائب زندگی غالب ، بسیار است از جمله جنون برادر و سرانجام مرگ او و از اینها گذشته فشار زندگی و وامهای شاعر که او را حتی به زندان افکند . همه این عوامل در پریشانی خاطر این شاعر اثر داشته است .

غالب به واسطه اختلافی که با یکی از بستگان خویش حاصل کرده بود ، برای شکایت نزد نماینده دولت انگلیس در کلکته رفت و در این فاصله مدتی نیز در لکهنو بسربرد و پس از مدتی

- ۴ - کلیات غالب ، چاپ سوم ، نول کشور لکهنو ، ۱۹۲۵ م . ص ۵۰۱ .
- ۵ - همان کتاب . ص ۵۱۶ .
- ۶ - اسدالله غالب ، مجله مهر ، بقلم مصطفی طباطبائی ، سال ۱۳۳۱ (دوره ۸) .
- ۷ - کلیات غالب . ص ۴۵۴ .
- ۸ - کلیات غالب . ص ۵۰۱ .
- ۹ - مجله مهر ، همان مقاله .

به الله آباد رفت و بعد به بنارس رفت و بعد به کلکته شتافت . در کلکته مدتی اقامت داشت و در مواردی از شعر خویش اشاراتی به اقامت خود در کلکته و نیز دل‌تنگی از این شهر دارد ، از جمله :

غالب رسیده ایم به کلکته و به می
از سینه داغ دوری احباب شسته ایم^{۱۰}

البته این ملال خاطر او ، گاه از زندگی در هند است و حتی آرزوی ایران و شهرهای اصفهان و یزد و شیراز و تبریز :

غالب از خاک کدورت خیز هندی دل گرفت
اصفهان می یزد می شیراز می تبریز می^{۱۱}

و خود را در شهر دهلی که عمری در آن گذرانده ، همچون سمندری می بیند که در آبش افکنده باشند یا چون ماهی می که در آتش افتاده باشد^{۱۲} و از آب و هوای این شهر دلگیر است :

آبش گداز خاکی با آتش تف بخاری
دهلی بمرگ غالب آب و هوا ندارد^{۱۳}

غالب پس از اینکه از کلکته به دهلی بازگشت همواره گوشه گیر و افسرده بود و در آشوب ۱۸۵۷ زندگانی سختی را گذراند و تنها از کمک و یاری بعضی دوستان بهره مند می شد و زندگی می کرد تا اینکه در سن ۷۳ سالگی بسال ۱۸۶۹ م درگذشت .

غالب بر اثر رنجهای بسیار ، بیشتر ایام خود را به باده گساری می گذراند و چنانکه از بعضی از شعرهای وی احساس میشود ، در پایان عمر ، بدشواری این کار را رها کرده است :

اوراق زمانه در نوشتیم و گذشت
درفن سخن یگانه گشتیم و گذشت
می بود دوی ما به پیری غالب !
زان نیز به ناکام گزشتیم و گذشت^{۱۴}

اخلاق و روحیات وی از خلال شعرهایش دانسته میشود و مایه های عرفانی سخن او ، نمودار وسعت مسرت و آزادگی خاطر او هستند . غالب ، از تعصبهای مذهبی بدور بوده و همه ادیان را به یک چشم می نگریده است . با اینکه خود در زمینه مذهب تشیع سخت دلبستگی نشان می دهد اما می گوید که در حصار محدود خویش نشین پسندی ، نماند و چنانکه در نامه ای یادآور شده است می گوید : « من به تمام انسانها احترام می گذارم مسلمان و هندو و مسیحی همگی برای من عزیزاند و من آنان را برادران خود می دانم^{۱۵} » .

غالب به هر دو زبان اردو و فارسی شعر گفته و در هر دو زبان شعرش قابل توجه و بررسی است او را یکی از نخستین شاعران زبان اردو می شمارند و او خود در این باره گوید :

فارسی بین تا بینی نقشهای رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ من است^{۱۶}

۱۰- کلیات غالب . ص ۴۵۷ .

۱۱- کلیات غالب . ص ۴۹۷ .

۱۲- کلیات غالب . ص ۴۳۷ .

۱۳- کلیات غالب . ص ۴۰۵ .

۱۴- کلیات غالب . ص ۵۱۴ .

۱۵- Encyclopaedia of Islam همان مقاله .

۱۶- هیمالیا ، برگزیده شعر شاعران اردو زبان ، ترجمه علیرضا نقوی و جلیل دوستخواه . ص ۱۱ .

غالب بیشتر شعر فارسی سروده و در انواع قالبهای شعر فارسی آثاری از او بجاست که در کلیات او دیده میشود. با اینکه مثنوی و قصیده و رباعی و دیگر انواع شعر را نیز مورد نظر داشته و قصاید بسیاری در شیوه شاعران عصر خویش، که در قصیده اغلب به خاقانی و انوری نظر داشته‌اند، سروده است اما او را باید غزلسرای برجسته‌ای در شیوه هندی بشمار آورد و شاید بزرگترین سخنوری باشد که از قرن سیزدهم به بعد در شبه قاره هند غزل سروده است.

اقبال لاهوری به شعر او توجه بسیار داشته و از او به بزرگی و تجلیل فراوان یاد می‌کند و در منظومه بدیع و زیبای « جاویدنامه » خود که یکی از شاهکارهای این نوع آثار ادبی و سفرنامه‌های روحانی است، در فلک مشتری با روان « غالب » دیدار می‌کند و غالب این غزل خویش را برای او می‌خواند:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم
 قضا بگردش رطل گران بگردانیم
 اگر ز شحنه بود گیر و دار نندیشیم
 و گر ز شاه رسد ارمغان بگردانیم
 اگر کلیم شود هم زبان سخن نکنیم
 و گر خلیل شود میهمان بگردانیم^{۱۷}

و اقبال (= زنده‌رود) معنی بینی از ابیات غالب را از وی می‌پرسد و غالب آن سخن خویش را توضیح می‌دهد^{۱۸}.

آثار غالب علاوه بر کلیات فارسی او که بارها بچاپ رسیده و نیز دیوان اردو (۱۸۴۱ چاپ اول) عبارتست از کلیات نثر (۱۸۶۸ نول کشور لکهنو) شامل پنج گنج، پنج آهنگ، مهر نیمروز، دستنبو، و دیگر. قاطع برهان (چاپ اول لکهنو ۲ - ۱۸۶۱) که درین کتاب فرهنگ برهان قاطع را مورد بررسی انتقادی قرار داده و ایرادهائی بر صاحب برهان وارد آورده. در این کتاب در مواردی حق به جانب غالب است و در مواردی نزاع لفظی است و در حاشیه این بحث انتقادی او، بسیاری از اهل فضل به دفاع از صاحب برهان پرداخته‌اند و نظرهای غالب را رد کرده‌اند و دسته‌ای نیز به طرفداری از غالب برخاسته‌اند^{۱۹}. گذشته از این کتاب دو مجموعه نامه به اردو نیز از او چاپ و منتشر شده است (دهلی) غالب را پدر نثر جدید اردو شمرده‌اند^{۲۰}.

غالب در میان شاعران قدیم، در قصیده بیشتر به خاقانی و انوری نظر داشته و بیشتر قصاید او با استقبال این دوسراينده است، البته نباید فراموش کرد که این دو قصیده سرای قرن ششم بمناسبت بعضی تمایلات به اندیشه‌های دور و خیالهای تازه و یا به تعبیر شاعران شیوه هندی؛ معانی بیگانه، همواره مورد نظر شاعران قرن دهم و یازدهم بوده‌اند.

اوج هنر او، چنانکه یاد کردیم، مثل همه شاعران سبک هندی در غزل است با استعاره‌ها و کنایه‌ها و تصویرهای کوچک و اغلب زیبا و بدیع که اگر جانب اعتدال در آن رعایت شود همواره جلوه شعری و جان و جمال هنری آن قابل ستایش و پذیرش ذهنهای هنرشناس است.

غالب ادامه طبیعی راه و رسم شاعران عصر صفوی است و در همان زمانی که او به شیوه شاعران عصر صفوی غزل در مایه‌های سبک هندی می‌گفت و شاعران سرزمین هند و گویندگان افغانستان و تاجیکستان دنباله راه و رسم بیدل را که نمودار برجسته این شیوه شاعری بود ادامه می‌دادند، شاعران ایران در جستجوی راه و رسم تازه‌ای برآمدند که اگر چه خود بخود هیچگونه ارزشی در تاریخ ادبیات فارسی ندارد، اما از نظر حفظ موازین زبان و رعایت فصاحت تا حدی

۱۷- جاویدنامه اقبال. چاپ دوم ۱۹۴۷. ص ۱۳۶.

۱۸- جاویدنامه اقبال. ص ۱۴۵.

۱۹- مقدمه برهان قاطع، استاد دکتر محمد معین. ص ۱۱۳.

۲۰- بوزانی، همان مقاله.

از سستی و پیچیدگیهای شاعران دوره قبل، که خود را به موج استعاره‌های پی‌درپی و خیالهای دور از ذهن سپرده بودند، کاست و شعر فارسی را از نظر بنیة ظاهری و رعایت نکات لفظی تا حدی سلامت بخشید. اما شاعران سرزمین هند همچنان راه و رسم گویندگان عصر صفوی را ادامه دادند و بی‌گمان غالب بزرگترین سخنوری است که پس از عصر زندیه در شیوه هندی غزل گفته است. از خلال شعرهای دیوان او بروشنی می‌توان دریافت که وی نیز بشدت طالب حسن‌غریب و معنی بیگانه است و از طرز ساده‌ ادای معانی که با زبانی روشن و آشکار احساس خود را بیان کند، گریز داشته و این را نمی‌پسندیده چنانکه خود گوید:

سخن ساده دلم را نفریبید غالب!

نکنه‌ای چند زیپچیده بیانی بمن آر^{۲۱}

و در سراسر دیوان او این کوشش همواره محسوس است که ساده‌ترین سخن‌ها را در پرده‌های چندین استعاره رنگارنگ ادا می‌کند.

در میان شاعران پیش از خود، در غزل به گویندگان عصر صفوی - که بنیادگزاران شیوه هندی‌اند - تماس بسیار داشته و دلبستگی او را به ظهوری، بیدل، عرفی، فیضی، نظیری، طالب آملی، فغانی و حزین بخوبی می‌توان دریافت چنانکه خود گوید: «... و آموزگارانه در من نگر بستند. شیخ علی حزین بخنده زیر لبی بیراهه رویهای مرا در نظرم جلوه گرساخت. و زهر نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی شیرازی ماده آن هرزه جنبش‌های ناروا دریای ره پیمای من بسوخت. ظهوری بسرگرمی گیرائی نفس حرزی بیازوی و توشه‌ای بر کرم بست و نظیری لاابالی خرام بهنجار خاصه خودم بچالش در آورد اکنون به یمن فرّه پرورش آموختگی این گروه فرشته شکوه کلک رقاص من بخرامش تندرواست و برامش موسیقار و بجلوه طاوس است و به پرواز عنقا»^{۲۲}. و جای دیگر در مقاطع غزلهای خویش از این دسته که نام بردیم یاد کرده است:

ما را مدد ز فیض ظهوری است در سخن

چون جام باده راتبه‌خوار خمیم ما

(۳۴۱)

غالب ز وضع طالبم آید حیا که داشت

چشمی بسوی بلبل و چشمی بسوی گل

(۴۵۳)

کیفیت عرفی طلب از طینت غالب

جام دگران باده شیراز ندارد

(۴۱۵)

غالب شنیده‌ام ز نظیری که گفته است

نالم ز چرخ گر نه بافغان خورم دریغ

(۴۴۶)

این جواب آن غزل غالب که صائب گفته است

در نمود نقشها بی اختیار افتاده‌ام

(۴۶۱)

بر روی هم از نظر شیوه بیان به بیدل نزدیک است و بطور طبیعی تمام شاعرانی که در اواخر عصر صفوی و دوره‌های پس از این شعر گفته‌اند طرفدار شیوه بیدل بوده‌اند چرا که وی نمودار انقراض آمیز این شیوه است با استعاره‌های خاص خودش و از همه شاعرانی که نام بردیم و در شعرهایش به ایشان دلبستگی نشان داده، کمتر به فغانی نظر داشته چرا که شیوه فغانی سر آغاز است و بیشتر

۲۱- کلیات غالب . ص ۴۲۸ .

۲۲- کلیات غالب . ص ۵۱۷ .

پیشینان این شیوه به دیوان فغانی نظر داشته‌اند و بی‌جا نیست که در دوره صفوی در اغلب تذکره‌ها در شرح احوال بسیاری از شاعران می‌خوانیم که وی «تتبع سبک فغانی می‌کند» یا «دیوان فغانی را جواب می‌گوید».

مجموعه اشعار فارسی غالب، برحسب آنچه در کلیات وی چاپ نول کشور لکهنو (۱۹۲۵ م = ۱۳۴۳ ه. ق) آمده ده هزار و چهارصد و بیست و چهار بیت است. بیشتر غزل و بعد بیشتر از دیگر انواع، قصیده دارد. از نمونه‌های دیگر قوالب شعر نیز آثاری دارد که بجای خود قابل بررسی است و ما درخاتمه این گفتار نمونه‌هایی از غزل وی را نقل می‌کنیم:

در گرد غربت آینه‌دار خودیم ما	یعنی ز یکسان دیار خودیم ما
دیگر ز ساز بیخودی ما صدا مجوی	آوازی از گسستن تار خودیم ما
روی سیاه خویش، ز خود هم نهفته‌ایم	شمع خموش کلبه تار خودیم ما
در کار ماست ناله و ما در هوای او	پروانه چسراغ مزار خودیم ما
غالب چو شخص و عکس در آئینه خیال	با خویشتن یکی و دچار خودیم ما

*

خیزو بیراهه روی را سرراهی دریاب	شورش افزا نگه حوصله گاهی دریاب
عالم آئینه راز است چه پیدا چه نهان	تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب
گر به معنی نرسی جلوه صورت چه کم است	خم زلف و شکن طرف کلاهی دریاب
غم افسردگیم سوخت کجائی ای شوق	نفسم را به پرافشانی آهی دریاب
تا چه ها آینه حسرت دیدار توایم	جلوه بر خود کن و ما را به نگاهی دریاب

*

لبم از زمزمه یاد تو خاموش مباد	غیر تمثال تو نقش ورق هوش مباد
نگهی کش به هزار آب نشویند ز اشک	محرم جلوه آن صبح بناگوش مباد
غیر، گردیده بدیدار تو محرم دارد	فارغ از آنده محرومی آغوش مباد
هر کرا جامه نمازی* نبود از نم می	جای در حلقه زندان قدح نوش مباد

*

شبهای غم که چهره به خوناب شسته‌ایم	از دیده نقش و سوسه خواب شسته‌ایم
افسون گریه برد ز خونت عتاب را	از شعله تو دود به هفت آب شسته‌ایم
زاهد! خوش است صحبت از آلودگی مترس	کاین خرقه بارها به می ناب شسته‌ایم
پیمانان را زباده بخون پاک کرده‌ایم	کاشانه را ز رخت به سیلاب شسته‌ایم
غالب رسیده‌ایم به کلکته و به می	از سینه داغ دوری احباب شسته‌ایم

*

بی خویشتن، عنان نگاهش گرفته‌ایم	از خود گذشته و سرراهش گرفته‌ایم
دل با حریف ساخته و ما ز سادگی	بر مدعای خویش گوازش گرفته‌ایم
آوارگی سپرده به ما قهرمان شوق	ما همتی ز گرد سپاهش گرفته‌ایم
از چشم ما خیال تو بیرون نمی‌رود	گوئی به دام تار نگاهش گرفته‌ایم

*

ای موج گل! نوید تماشای کیستی؟	انگاره مثال سراپای کیستی؟
بیهوده نیست سعی صبا در دیار ما	ای بوی گل! پیام تمنای کیستی؟
خون گشتم از تو، باغ و بهار که بوده‌ای؟	کشتی مرا به غمه، مسیحای کیستی؟
از خاک، غرقه کف خونی دمیده‌ای	ای داغ لاله! نقش سویدای کیستی؟
از هیچ نقش غیرنکوئی ندیده‌ای	ای دیده محو چهره زیبای کیستی؟
غالب نوای کلک تو دل می‌برد ز دست	تا پرده ساز شیوه انشای کیستی؟

* - نمازی: پاکیزه و طاهر.